

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

«و أمّا إجازة العقد الواقع على العوض أعني بيع الدرهم برغيف فهي ملزمة للعقود السابقة عليه، سواء وقعت على نفس مال المالك أعني بيع العبد بالفرس أو على عوضه و هو بيع الفرس بالدرهم...»

عقود متعدده و مرتبه بر مال مالک

بحث در عقود متعدده و مرتبه‌ای بود که بر مال مالک واقع می‌شود. عرض کردیم که مجموعاً مساله دوازده صورت دارد، که مرحوم شیخ(ره) در متن مکاسب، در مثالی که بیان کرده، تمام این دوازده صورت قابل پیاده کردن هست.

گفتیم که یا مالک، عقد واقع بر مال خودش را اجازه می‌کند و یا عقد واقع بر عوض مال خودش را، که این دو صورت کلی بود، که در هر کدام از این دو صورت، یا مالک عقد اول، یا عقد آخر و یا عقد وسط را اجازه می‌کند.

در مثالی که در بحث گذشته مطرح شد، عقد اول واقع بر مال، که عبارت از بیع عبد به فرس بود، اگر مالک عقد اول واقع بر مال خودش را اجازه کرد، حکم عقود دیگر از این استفاده می‌شود.

این نکته را باید تذکر دهیم که مالک هر عقدي را که اجازه می‌کند، چه عقدي که واقع بر مالش است و چه عقدي که واقع بر عوض مالش هست، باید بعد از اجازه، تاثیر اجازه را نسبت به عقود واقعه بر مال و عقود واقعه بر عوض مال، بررسی کنیم.

حکم اجازه عقد اول نسبت به عقود دیگر

سرّ این که مرحوم شیخ(ره) متعرض عقد اول و عقد آخر نشده این است که وقتی که حکم عقد وسط بیان شود، حکم عقد اول و آخر روشن می‌شود. اگر مالک، عقد اول واقع بر مال خودش را اجازه کرد، یعنی بیع عبد به فرس را، در این صورت عقود دیگری که بر مال واقع شده، یعنی مشتری عبد را به کتاب فروخته، مشتری دیگر عبد را به دینار فروخته، اجازه عقد اول لازم کننده آن و آنچه بعد از آن است از عقود که واقع بر مال مالک شده می‌باشد.

اما عقود که واقع شده بر عوض مال، یعنی بایع فضولی که عبد را به فرس فروخت، بعد فرس را هم به درهم فروخته، عقود که بر عوض واقع شده، حکم فضولی ابتدایی را دارد، یعنی دوباره نیاز به اجازه جدید دارد.

حکم اجازه عقد آخر نسبت به عقود دیگر

اگر هم مالک عقد آخر واقع بر مالش، یعنی بیع عبد به دینار را اجازه کرد، نسبت به عقود واقع بر مال، قبل از این معامله هیچ اثری ندارد، یعنی وقتی مالک بیع عبد به دینار را اجازه می‌کند، این اجازه تأثیری در بیع عبد به کتاب و بیع عبد به فرس ندارد، همچنین تأثیری در عقود واقع بر عوض هم ندارد.

پس اگر مالک عقد آخر واقع بر مالش را اجازه کرد، این فقط لازم‌کننده همان عقد است، اما نسبت به عقود واقع بر مال، قبل از این معامله و عقود واقع بر عوض، بعد یا قبل از این معامله، هیچ تأثیری ندارد. عرض کردیم که مرحوم شیخ مستقیماً می‌آیند حکم عقد وسط را بیان می‌کنند. حالا ما حکم عقد اول و آخر واقع بر مال را بیان کردیم.

نسبت به عقد اول و آخر واقع بر عوض هم مساله خیلی روشن است، اگر حکم عقد وسط را هم ذکر کنیم، باز حکم این دو مورد روشن‌تر می‌شود.

حکم اجازه عقد وسط نسبت به عقود دیگر

1 - اجازه عقد وسط واقع بر مال خودش

شیخ (ره) فرموده: اگر مالک عقد وسط واقع بر مال خودش، یعنی بیع عبد به کتاب را اجازه کند، این لازم‌کننده بیع است نسبت به خودش و آنچه که بعد از آن است از عقود که بر مال واقع شده، البته نسبت به امور عقود لاحق، اما نسبت به عقود سابقه تأثیری ندارد.

البته این نسبت به مجیز است، اما نسبت به کسی که بعداً می‌خواهد مالک شود، آن عقود سابقه حکم من باع شیئا ثم ملک را دارد.

پس اگر مالک بیع عبد به کتاب را اجازه کرد، از نظر عقود واقع بر مال، یعنی بیع عبد به دینار که بعد واقع شده، اجازه اثر می‌گذارد، که ملزمه نسبت به خودش و موثر در عقد بعدی است، که بیع عبد به دینار بود، اما نسبت به عقد سابق، حکم نسبت به این مجیز اثری ندارد، یعنی وقتی مالک بیع عبد به کتاب را اجازه کرد، مشتری مالک عبد می‌شود، که قبلاً در مقابل فرس فروخته شده بود، که معامله من باع شیئا ثم ملک می‌شود.

عرض کردیم که هر عقدی را که مالک اجازه می‌کند، باید هم عقود واقع بر مال را بعد از اجازه بررسی کنیم و هم عقود واقع بر عوض را، اگر مالک بیع عبد به کتاب را اجازه کرد، حکم عقود واقع بر مال روشن شد، اما حکم عقود واقع بر عوض مال مجیز را در بحث دیروز هم بیان کردیم، که لزوم آن عقد سابق بر بیع عبد به کتاب، که عبارت از بیع فرس به درهم هست، توقف دارد بر این که مالک اصلی بیع فرس اجازه کند.

این نکته را دیروز هم عرض کردیم که فرض این است که اول بایع عبد را به فرس فروخته و بعد همین بایع فرس را به درهم فروخته، پس معامله دوم، معامله فرس به درهم می‌شود، که بعد از این معامله دوم، معامله ی سوم بیع عبد به کتاب تحقق پیدا می‌کند.

اگر مالک معامله عبد به کتاب را اجازه کرد، حکم معامله فرس به درهم، که عقد واقع بر عوض هست، این است که کسی که مالک اصلی فرس است، باید بیع فرس را هم اجازه کند، چون گفتیم: بیع عبد به کتاب اگر مجاز واقع شد، تاثیری در بیع عبد به فرس ندارد، یعنی فرس هنوز بر ملک مالک اصلی باقی است، اگر بایع فرس را به درهم فروخت، این احتیاج به اجازه مالک اصلی فرس دارد.

اما عقد واقع بر عوضی که بعد از بیع عبد به کتاب واقع شده، یعنی بیع دینار به جاریه، با اجازه بیع عبد، آن هم لازم می‌شود، یعنی وقتی بیع عبد به کتاب اجازه داده شد، بیع عبد به دینار و بیع دینار به جاریه هم مجاز و لازم می‌شود.

2 - اجازه عقد وسط واقع بر عوض مالش

حال اگر مالک عقد وسط واقع بر عوض مال خودش را اجازه کند، عرض کردیم که در عقود واقع بر عوض، اولین عقد، بیع فرس به درهم بود، دومین عقد بیع درهم به رغیف، سومین عقد بیع رغیف به عسل و چهارمین عقد بیع درهم به حمار بود، که اگر مالک بیع درهم به رغیف، یعنی عقد وسط واقع بر عوض مال خودش را اجازه کرد، در اینجا هم باید حکم عقود سابقه و هم حکم عقود لاحق را بررسی کنیم.

شیخ (ره) اول سراغ عقود سابقه آمده و فرموده‌اند: این اجازه، لازم کننده جمیع عقود سابق بر این عقد است، چه عقودی که واقع بر مال و چه عقودی که واقع بر عوض باشد، یعنی بیع عبد به فرس و عبد به کتاب، که واقع بر مال است و بیع فرس به درهم هم که واقع بر عوض مال است، با اجازه بیع درهم به رغیف، همه اینها لازم می‌شوند.

اما در لاحق فرموده‌اند: عقود لاحق را هم باید دو صورت کنیم، عقود لاحق واقع بر معوض، معامله بیع درهم به رغیف است، که در این معامله معوض درهم و عوض رغیف است، که اگر معامله بر این درهم واقع شده باشد، مثلاً بر حسب این مثال، درهم را به حمار معامله کند، این هم خیلی روشن است.

وقتی بیع درهم به رغیف را اجازه کرد، این لازم کننده برای این معامله و موثر در لزوم معامله بیع درهم به حمار است، همان طور که اگر بیع عبد به کتاب را اجازه می‌کرد، با آن معامله بیع عبد به دینار هم تصحیح می‌شد، اینجا هم همین طور است، که اگر بیع درهم به رغیف را اجازه کرد، بیع درهم به حمار هم اجازه می‌شود.

صورت دوم عقود واقع بر عوض در عقد مجاز است، عقد مجاز بیع درهم به رغیف است، که رغیف عوض می‌شود، که عقود واقع بر این عوض در عقد مجاز، یعنی معامله رغیف به عسل، حکم فضولی ابتدایی را دارد، یعنی احتیاج دارد به این که کسی که مالک اصلی رغیف است، آن را اجازه کند، یعنی این مالک بعد از این که بیع درهم به رغیف را اجازه کرد، تازه مالک رغیف شده و حال باید ببینیم که آیا بیع رغیف به عسل را اجازه می‌کند یا نه؟

بعد مرحوم شیخ (ره) خلاصه‌ای را بیان کرده فرموده‌اند: ملخص آنچه ذکر کردیم این است که اگر عقود متعدده و مترتبه‌ای بر مال مجیز واقع شده، چنانچه این عقود از اشخاص متعدده واقع شده باشد، اجازه اثری که می‌گذارد این است که فسخ برای ما قبل و ملزم برای ما بعد هستند.

اما اگر این عقود متعدده از یک شخص واقع شده باشد، انعکس الامر، یعنی فسخ برای ما بعد و موثر برای ما قبل می‌باشد، که این یک ضابطه کلی است.

ضابطه بحث در کلام فخر المحققین و شهید اول (قدس سرهما)

بعد فرموده: مطلبی را مرحوم فخر المحققین (ره) در ایضاح و شهید اول (ره) در دروس داشته‌اند، که در مقام بیان ضابطه، بیان دیگری داشته‌اند، که شیخ (ره) فرموده: لعل مرادشان همین باشد که ما گفتیم.

مرحوم فخر المحققین و شهید (قدس سرهما) فرموده‌اند: در عقود متعدده و مترتبه، اگر بر مبیع واقع شده باشند، اجازه همان عقدی را که اجازه داده و ما بعد آن را تصحیح می‌کند، اما اگر بر ثمن واقع شده باشند، اجازه موجب تصحیح عقد و ما قبلش می‌شود.

مرحوم شیخ (ره) فرموده: لعل مراد اینها همان ضابطه‌ای باشد که گفتیم که: عقود واقعه بر مبیع ممکن نیست مگر این که از اشخاص متعدده واقع شود.

روی این قیود دقت بفرمایید، عقود متعدد و مترتب بر هم باشند، یعنی یکی بر دیگری ترتب داشته باشد، اگر چنین عقودی بخواهند روی مبیع واقع شوند، ممکن نیست مگر در فرضی که اشخاص متعدد باشند، و الا اگر زید، عبد عمر را به بکر بفروشد، بعد دوباره همین عبد را در مقابل یک چیز دیگر بفروشد، اینها عقود متعدده هست، اما عقود مترتبه نیست و تنها یکی از اینها درست است. پس این قسمت ضابطه‌شان، به آن ضابطه‌ای که بیان کردیم برگشت کرد.

همچنین شیخ (ره) فرموده: مراد فخر المحققین و شهید (قدس سرهما) همان طور که محقق و شهید دوم (قدس سرهما) بیان کرده‌اند، از این که گفته‌اند: اگر عقود متعدده بر ثمن واقع شود؛ مراد یک ثمن نیست، مراد از یک ثمن، یعنی اگر عبد را به فرس بفروشد، بعد فرس را هم به درهم و دوباره فرس را به حمار بفروشد و بعد فرس را به رغیف، این عقود متعدده بر ثمن معین و مشخص می‌شود.

شیخ (ره) فرموده: مراد اینها از عقود واقعه بر ثمن این نحو نیست، بلکه مرادشان ترامی الاثمان است، یعنی ثمن در هر معامله‌ای، معوض در معامله دیگر قرار گیرد، مثلاً عبد را به فرس فروخته، در معامله بعد فرس را به درهم بفروشد، در معامله بعد درهم را به رغیف و در معامله بعد هم رغیف را به عسل بفروشد.

مراد از عقود متعدده واقع بر ثمن در کلام اینها ترامی اثمان است، به نحوی که ثمن در هر معامله، معوض در معامله دیگر قرار گیرد، بنابراین این ضابطه هم، به آن ضابطه‌ای که گفتیم برگشت می‌کند، پس حکم عقود متعدده مترتبه روشن شد.

تطبیق عبارت

«وَأَمَّا إِجَازَةُ الْعَقْدِ الْوَاقِعِ عَلَى الْعَوَضِ أَعْنَى بَيْعِ الدَّرْهَمِ بِرَغِيفٍ»، اجازه عقد واقع بر عوض، یعنی اگر عقد وسط واقع بر عوض، یعنی بیع درهم به رغیف را اجازه کند، «فَهِيَ مُلْزِمَةٌ لِلْعُقُودِ السَّابِقَةِ عَلَيْهِ، سَوَاءٌ وَقَعْتَ عَلَى نَفْسِ مَالِ الْمَالِكِ أَعْنَى بَيْعِ الْعَبْدِ بِالْفَرَسِ أَوْ عَلَى عَوَضِهِ وَهُوَ بَيْعُ الْفَرَسِ بِالْدَّرْهَمِ»، این اجازه، ملزم عقود سابقه بر این عقد است، حال چه عقودی که بر نفس مال مالک واقع شده، مانند بیع عبد به فرس، که اولین عقدی است که بر مال مالک واقع شده و یا عقودی که بر عوض مال مالک واقع شده، مانند بیع فرس به درهم، که اینها هم لازم می‌شود. «وَالْعُقُودُ اللاحِقَةُ لَهُ إِذَا وَقَعْتَ عَلَى الْمَعْوُضِ، وَهُوَ بَيْعُ الدَّرْهَمِ بِالْحِمَارِ»، یعنی این اجازه ملزم عقود لاحق به هم هست، اگر آن عقود لاحق بر معوض واقع شوند، مثل بیع درهم به حمار.

معوض یعنی معوض در خود عقد مجاز، که در اینجا عقد مجاز بیع درهم به رغیف است، که در این عقد، درهم معوض می‌شود.

«أما الواقعة على هذا البذل المجاز أعني بيع الرغيف بالعدل»، اما عقدي که بر این بدل مجاز، یعنی عوض در عقد مجاز، که بیع درهم به رغیف است واقع شده، یعنی عقود واقع بر رغیف، که بیع رغیف به عدل است، «فحكمها حكم العقود الواقعة على المعوض ابتداءً»، حکم عقود واقع بر معوض است ابتدائاً، یعنی حکمش حکم فضولي ابتدایی است و احتیاج به اجازه مستقل دارد.

«و ملخص ما ذكرنا»، ملخص آنچه که ذکر کردیم، این ضابطه‌ای است که بیان کرده‌اند که «أنه لو ترتبت عقود متعددة مترتبة على مال المجيز»، اگر عقود متعدده و مترتبه، یعنی صحت هر کدام فرع بر صحت قبلی است، بر مال مجیز واقع شود، «فإن وقعت من أشخاص متعددة كان إجازة وسط منها فسخاً لما قبله و إجازة لما بعده على الكشف»، اگر از اشخاص متعدده واقع شود، اجازه عقد وسط از این عقود، فسخ بر ما قبل و اجازه بر ما بعد است. البته این مبنا، بنا بر کاشفیت است. «و إن وقعت من شخص واحد انعكس الأمر»، اما اگر این عقود متعدده، از شخص واحد واقع شود، بایع عبد را به فرس می‌فروشد، بعد همین بایع فرس را به درهم و درهم را هم به رغیف می‌فروشد، این عقودی که از شخص واحد واقع می‌شود، اجازه قبل و فسخ ما بعد است.

«و لعلّ هذا هو المراد من المحكي عن الإيضاح و الدروس في حكم ترتب العقود»، «هذا» یعنی این که ملاک تعدد اشخاص و وحدت اشخاص است، همان مراد من محکی از الايضاح و دروس است در بیان حکم ترتب عقود، که فرموده‌اند: «من أنه إذا أجاز عقداً على المبيع صحّ و ما بعده»، اگر عقدي را که بر مبيع واقع شده اجازه کرد، آن عقد و ما بعدهش صحیح است، «و في الثمن ينعكس»، و اگر عقد واقع در ثمن را اجازه کرد، آن عقد و ما قبلش صحیح است، «فإنّ العقود المترتبة على المبيع لا يكون إلا من أشخاص متعددة»، «فان»، تعلیل برای «لعلّ» است، که چرا گفتیم این ضابطه ایضاح و شهید(ره) به آنچه که گفتیم بر می‌گردد؟ چون که عقود مترتبه بر مبيع ممکن نیست، مگر از اشخاص متعدده. «و أما العقود المترتبة على الثمن فليس مرادهما أن يعقد على الثمن الشخصي مراراً»، و اما در عقود مترتب بر ثمن، مراد ایضاح و شهید(ره) این نیست که بر یک ثمن معین مراراً عقد واقع کنند، «لأنّ حكم ذلك حكم العقود المترتبة على المبيع»، چون حکم آن، یعنی اگر بر روي فرس که ثمن است، عقود متعدده منعقد کرد، حکمش حکم عقود مترتب بر مبيع است، «على ما سمعت سابقاً من قولنا: أما الواقعة على هذا البذل المجاز .. إلخ»، یعنی همان گونه که قبلاً گفتیم: اگر مالک بیع عبد به فرس را اجازه کرد و فرض کنیم که بعد از این بیع، بایع چهار عقد دیگر بر ثمن منعقد کرده، این عقود واقع بر این ثمن شخصی معین، که این ثمن در هر عقدي معوض واقع شود، حکم فضولي ابتدایی را دارد و احتیاجی به اجازه مستقل دارد، در اینجا هم همین طور است. «بل مرادهما تراعي الأثمان في العقود المتعددة»، بلکه مراد ایضاح و شهید(ره) این است که اثمان در عقود متعدده پشت سر یکدیگر در آیند، به این معنا که ثمن در هر معامله، مثنی در معامله بعد واقع شود.

بعد فرموده: «كما صرح بذلك المحقق و الشهيد الثانیان»، این مطلب را فقط ما نمی‌گوییم، محقق ثانی و شهید ثانی(قدس سرهما) هم به آن تصریح کرده‌اند.

بعد تذکری داده‌اند که «و قد علم من ذلك أنّ مرادنا بما ذكرنا في المقسم من العقد المجاز على عوض مال الغير، ليس العوض الشخصي الأوّل له»، دیروز عرض کردیم و گفتیم که: مراد از عقد واقع بر عوض، خصوص عوض اول در مقابل مالش نیست، «بل العوض و لو بواسطة»، بلکه عوض، عوض العوض، عوض عوض العوض، همه اینها را هم شامل می‌شود.

اشکالی در عقود متعدده بر فرض علم مشتري به غصب

پس تا اینجا اثبات کردیم که اگر عقود متعدده مترتبه، بر مال مالک و یا عوض مال مالک واقع شود، این قابلیت تصحیح و اجازه را دارد، حال فرموده‌اند: اشکالی نسبت به صحت عقود متعدده و مترتبه هست، که بعد این اشکال را توسعه داده و نسبت

به عقد اولي هم که بر مال مالک واقع شده سرایت داده‌اند.

فرموده‌اند: اساس این اشکال را مرحوم علامه(ره) بیان کرده و بعد مرحوم قطب الدین و شهید(قدس سرهما) هر کدام با تعبیری آن را توضیح داده‌اند.

اشکال فقط در فرضی است که مشتری عالم به غاصب بودن بایع است، که وقتی مشتری عالم است به این که بایع غاصب فضولی است، اگر ثمن را به بایع داد و بایع را بر آن مسلط کرد، اگر این ثمن تلف شود، مشتری حق رجوع به ثمن را ندارد.

لذا اگر بایع با این ثمن معامله دیگری انجام دهد، اجازه مالک نسبت به عقد اول، در معامله دوم هیچ تأثیر و نفوذی ندارد، چون در معامله دوم بایع با ثمنی که مشتری او را بر آن مسلط کرده، معامله کرده و لذا بعد از تسلیط، ملک بایع شده و بایع هم آن را در معامله دیگری به کار برده است. پس اگر مالک بخواهد اجازه کند، این اجازه نسبت به معامله دوم هیچ تأثیری ندارد و مالک نسبت به این معامله دوم کاملاً اجنبی می‌شود.

توسعه این اشکال به عقد اول

بعد اشکال را توسعه داده و گفته‌اند: مالک اصلاً عقد اول را هم نمی‌تواند اجازه کند، یعنی همین که غاصب، مال مالک را در مقابل این ثمن به مشتری داد، چون مشتری علم دارد به این که بایع غاصب است و او را مسلط کرده، اصلاً بیع، بیع بلا ثمن می‌شود.

اینچنین نیست که ثمن در مقابل این مال و برای مالک مال باشد، بلکه بایع را مسلط کرده، بنابراین عقد اول هم بیع بلا ثمن می‌شود و این بیع بلا ثمن هم که اصلاً عقد نیست، تا قابلیت برای اجازه را داشته باشد.

تطبیق عبارت

«ثم إن هنا إشكالاً في شمول الحكم بجواز تتبع العقود لصورة علم المشتري بالغصب»، در شمول حکم به صحت تتبع عقود، اشکالی است در جایی که مشتری عالم به غاصب بودن بایع است، «أشار إليه العلامة(رحمه الله) في القواعد، و أوضحه قطب الدين و الشهيد في الحواشي المنسوبة إليه»، که به این اشکال علامه(ره) در قواعد اشاره کرده و آن را قطب الدین و شهید(قدس سرهما) در حواشی منسوب به شهید(ره) توضیح داده‌اند.

«فقال الأوّل فيما حكى عنه: إن وجه الإشكال أن المشتري مع العلم يكون مسلطاً (به صیغه ي اسم فاعل بخوانید) للبائع الغاصب على الثمن»، قطب الدین(ره) فرموده: وجه اشکال این است که مشتری به سبب علمش، بایع غاصب را بر ثمن مسلط کرده، «و لذا لو تلف لم يكن له الرجوع»، لذا اگر ثمن در ید بایع تلف شود، مشتری حق رجوع ندارد، «و لو بقي ففيه الوجهان»، و اگر هم ثمن باقی باشد، در این که مشتری بتواند رجوع کند یا نه، دو وجه است، که این دو وجه مبني بر این است که این تسلیطی که کرده، آیا به عنوان تملیک است یا به عنوان اذن در اتلاف؟ یعنی اگر بگوییم که یکی از اسباب ملکیت تسلیط است، که در این صورت این ثمن وقتی هم باقی باشد، مشتری حق رجوع به بایع را ندارد، یا اینکه این تسلیط فقط اثرش اذن در اتلاف است و حال که تلف نکرده، مشتری می‌تواند رجوع کرده و ثمنش را بگیرد.

«فلا ينفذ فيه إجازة الغير بعد تلفه بفعل المسلط بدفعه ثمناً عن مبيع اشتراه»، بعد از تلف این ثمن، که با فعل مسلط انجام شده،

به سبب فعلی که انجام داده، که ثمن را داده و با آن مبیعی خریده، در این ثمن اجازه غیر نافذ نیست، «و من أن الثمن عوض عن العين المملوكة و لم يمنع من نفوذ الملك فيه إلا عدم صدوره عن المالك»، و از آن طرف هم بگوییم که: مشتری ثمن را عوض از عین مملوکه داده و مانعی هم نیست از نفوذ ملک در این ثمن، الا این که این عقد از مالک صادر نشده است.

به عبارت دیگر گفته: مشتری این ثمن را در مقابل این عین مملوکه داده و تنها چیزی که مانع از این است که مالک مبیع، مالک این ثمن شود، این است که این عقد از مالک صادر نشده، لذا بعد که مالک اجازه می‌دهد، این عقد منتسب به مالک می‌شود، «فإذا أجاز جرى مجرى الصادر عنه، انتهى»، لذا وقتی که اجازه داد، جاری مجرای صادره از مالک می‌شود.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين